**اصول، جلسه 77: 5/12/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در جلسة قبل به تناسب برخی از بحث‌های مربوط به استصحاب در شبهات حکمیه و دقت‌های عقلی که در این بحث اعمال شده بود، کلام شهید صدر در مورد این‌که چقدر این دقت‌های عقلی کارساز هست و مفید هست را ذکر کردیم.

خب اینجا یک نکته‌ای را عرض کنم، آن این است که شهید صدر ۳ تا فایده برای این دقت‌های عقلی ذکر کردند که این تدقیقات گاهی اوقات باعث می‌شود که ظهور را انسان، ظهور ذاتی را کشف کند، ظهوری که در نزد خود شخص هست کشف کند که به وسیلة این ظهور، ظهور عرفی اجتماعی کشف بشود و گاهی اوقات برای دفع مانع هست. گاهی اوقات در برهان عقلی ما یقین پیدا می‌کنیم به این‌که این کلام و حکم شرعی را به وسیلة این دقت‌های عقلی و با برهان عقلی اثبات می‌کنیم. حالا عمدة مطلب این هست که برای این اقسام باید مثال‌هایی را ذکر می‌کردند که ببینیم واقعاً آیا این مثال‌هایی که ذکر می‌کنند همینجور هست که ایشان ذکر می‌کنند یا اینجوری نیست. واقعش یکی از مشکلاتی که هست آن این است که گاهی اوقات قاتی می‌شود بین این دقت‌های عقلی که باعث ظهور. حالا اگر هم بگوییم باعث، منبه ظهور هست یا این‌که آن دقت‌های عقلی باعث می‌شود که انسان تخیل ظهور بکند. و این نکتة مهمی هست که باید در استدلالات بهش توجه کرد. اگر این سه صورتی که شهید صدر اینجا مطرح می‌کردند مثال‌هایی را در موردش می‌زدند که ما در این مثال‌ها دقت کنیم که آیا واقعاً همینجوری که شهید صدر مطرح می‌فرمایند هست یا به این شکل نیست، خیلی بهتر بود.

علی ای تقدیر مرحوم صاحب فصول در یک بحثی به تناسب یک نکته‌ای را متذکر می‌شود. همین اشکال را مطرح می‌کند که شما این دقت‌های عقلی را که مطرح می‌کنید، این دقت‌های عقلی مطرح نیست، باید فهم عرف باشد، فهم عموم باشد و این دقت‌ها نمی‌تواند در مورد فهم عرف کاشفیت داشته باشد. ایشان می‌فرماید که نه، عرف و عوام و خواص همه در یک جهت مشترک هستند، آن این است که اجمالاً این مطلب را درک می‌کنند و ما در واقع در مقام تفاصیل آن اجمال هستیم. و ایشان اشاره می‌کنند بسیاری از بحث‌های علوم بلاغی که در بلاغت مطرح می‌شود، چیزهایی هست که عرف خودش اجمالاً آن را درک می‌کند و در استعمالات خودش به کار می‌برد. ولی اگر بخواهیم ازش سؤال کنیم، نمی‌تواند آن را بیان کند. به تعبیری که من عرض می‌کنم علم دارد، ولی علم به علم ندارد. و این است که امر به شیء مقتضی نهی از ضد هست این را عرف درک می‌کند. ولی نمی‌تواند یا اجتماع امر و نهی محال است این را بالاجمال درک می‌کند. ولی برهان و استدلال و چیزش را درک نمی‌کند، تفصیل این اجمال را درک نمی‌کند، ما در واقع در این بحث‌ها تفصیل همان اجمال را می‌خواهیم بیان کنیم. بعد یک نکته‌ای در ادامه‌اش مرحوم صاحب فصول دارد که من عمدتاً با این نکته می‌خواهم تأکید کنم. الفصول، صفحة ۱۴۸. اینجا و من هذا یظهر ان من يجعل تفاصيل فكره تابعة لمجملات وجدانه اقرب الى الصواب، ممن يتزاول التفاصيل، و لا يلتفت الى المجملات، او يجعلها تابعة للتفاصيل.

این خیلی نکتة جالبی هست. حاج آقا نقل می‌کردند، یادم نیست از کی نقل می‌کردند که در مورد مرحوم حاج شیخ عبد الکریم حائری تعبیر می‌کردند که حاج شیخ برهان را تابع وجدان قرار می‌داد، نه وجدان را تابع برهان. آن همین مطلب دو شقی که در فصول العربیة مرحوم صاحب فصول اشاره فرمودند هست. گاهی اوقات اشخاص آن امر وجدانی خودشان را، امر ارتکازی خودشان را می‌آیند سعی می‌کنند برهانی‌اش کنند، تبیینش کنند، تحلیلش کنند. آن یک طرف.

یک شکل دیگر این‌که نه برای خودشان یک وجدانی بتراشند. برای خودشان یک ارتکازی خلق کنند. و این خیلی وقت‌ها مشکل‌ساز هست و مسأله را دشوار می‌کند. به یک معنا شبیه این را از یک زاویة دید دیگری مرحوم آسید محمد هاشم خوانساری در کتاب معدن الفوائد، صفحة ۴۱ وارد شده. ایشان هم اشاره به این نکته می‌کند که گاهی اوقات بعضی افراد آن دقت‌های عقلی را که دارند، آن دقت‌های عقلی را تحمیل به الفاظ می‌کنند. و این عبارتشان این هست. کما ان فهم کثیر، شبیه همین بحث‌ها را آنجا مطرح کرده که مدار بر فهم عرفی هست و مدار بر تدقیقات. بعد در ادامه‌اش دارد کما ان فهم کثیرا من المطالب من الفاظ الکتاب و السنة باعانة ما حصل لهم من دقائق العلوم و الاعتبارات العقلیة و النقلیة و ظنه انه مستفاد من اللفظ لا یلیق بالاعتبار به بخروجه عن طریقة اهل اللسان فی فهم معانی الالفاظ و هذه دقیقة لطیفة لفیفة قد غفل عنها کثیر من القوم فتبصر. معدن الفوائد، صفحة ۴۱.

حالا به عنوان مثال که نمونه عرض بکنم. ببینید آقایان در بحث استصحاب این را ذکر کردند که مدار در استصحاب بر فهم عرف هست در بحث این‌که موضوع را ما از کجا بگیریم، این را تذکر دادند که موضوع ممکن است از لسان دلیل گرفته بشود، ممکن است از حکم عقل باشد، ممکن است به عرف باشد و نظرشان این می‌شود که به عرف باید مراجعه کرد در فهم موضوعی که احرازش شرط جریان استصحاب هست. با وجودی که این مطلب را مطرح فرمودند، گاهی اوقات یک استصحاباتی در کلمات بزرگان دیده می‌شود که واقعاً مایة تعجب هست که چرا این استصحابات را آقایان جاری می‌کردند. یکی از آنها استصحاب عدم ازلی هست که به نحو سالبه به انتفاء موضوع، که نمی‌دانیم زن آیا قرشیه است یا قرشیه نیست. بنابراین حکم اعتدادش بنابر این که بین قرشیه و غیر قرشیه فرق باشد، قرشیه یائسگی‌اش در ۶۰ سال شروع بشود و غیر قرشیه در ۵۰ سال، حالا نمی‌دانیم زن قرشیه است یا غیر قرشیه است، می‌گوییم این زن قبل از این‌که به وجود بیاید لم تکن بقرشیة. بعد استصحاب می‌کنیم مفاد این قضیه را، لیست هذه المرئة لم تکن هذه المرئة بقرشیة و الآن کما کان. در حالی که هیچ وقت سالبه به انتفاء موضوع، این یک قضیة عرفیه نیست. اگر کسی بگوید که مثلاً بیاید بگوید بچة من پول ندارد. در جایی که اصلاً بچه ندارد، این را دروغ می‌دانند. و این‌که بگویند چون بچه ندارم خب بچة من پول ندارد. خانة ما یخچال ندارد، چون ما اصلاً خانه نداریم. همسر من لباس ندارد، چون من اصلاً ازدواج نکردم. اینها چیزهایی هست که اصلاً عرفی نیست. در حالی که آقایان گاهی اوقات از این استصحابات را بعضی از آقایان جاری می‌کنند و بعد یک تشقیق شقوقاتی می‌دهند بین این‌که قضیه سالبة محصلة المحمول باشد، یا موجبة معدولة المحمول. المرئة لم تکن بقرشیة، این موضوع حکم باشد یا المرئة غیر القرشیة موضوع حکم باشد. اینجور تدقیقات و امثال اینها گاهی اوقات باعث می‌شود یک استصحاباتی را جاری کنند که اصلاً مجرای جریان آن استصحابات نیست. همچنین گاهی اوقات از آن ؟؟؟ ۱۱:۲۳ واسطه و اینها غافل می‌شوند به خاطر همین دقت‌های عقلی و امثال اینها از این‌که این ملازمه بین حکم ظاهری و حکم واقعی هست غافل می‌شوند و این دقت‌های عقلی گاهی اوقات رهزن هست و انسان را از آن مسیر درست و صحیح دور می‌کند. ولی خب باید حواس انسان جمع باشد که یکی از نکاتی که این عبارتی از مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی مطرح می‌شود که اجتهاد را تعریف کرده بودند که مذاق امام فهمی. مذاق امام فهمی در واقع اشاره به همین هست که شخص باید درک عرفی داشته باشد، درکی که در اثر مزاولة با احادیث، مزاولة با روایات این درک شکل گرفته باشد. البته این نکته را هم من ضمیمه بکنم، ما نمی‌خواهیم بگوییم که در روایات یک دقایق و ظرایفی نیست که این دقایق و ظرایف نیازمند دقت دارد. دقت در روایات لازم است، ولی ما عمدة قضیه این است که یک سری ارتکازات، یک سری نکاتی را که به نحو ارتکازی در اذهان معاصران ائمه علیهم السلام وجود داشته، اینها را ما به دلیل فاصلة زمانی که پیدا کردیم با آنها فاصله پیدا کردیم. ما اگر می‌خواهیم بگوییم با روایات مختلف باید انسان مأنوس باشد دقت داشته باشد، روایات را کنار هم بچیند، برای این‌که آن ارتکازات و آن فضای صدور روایات را انسان درک کند تا بتواند راحت‌تر ظهور روایت در نزد مخاطبینشان را به دست بیاورد. گاهی اوقات ما الآن در یک فضای قرار گرفتیم، یک سری الفاظ برای ما، یک سری معانی دارد. در حالی که این الفاظ در زمان صدور روایت اصلاً به این معنا نبوده و الفاظ گاهی اوقات معانی‌اش طبیعتاً، گاهی اوقات ما خودمان در همین سال‌های انقلاب می‌بینیم که پاره‌ای از واژه‌ها یک معانی خاصی پیدا کرده. که این معانی خاص فرض کنید ما به مجاهدین خلق، منافقین تعبیر می‌کنیم. خب این اصطلاح خاصی است که در این زمان‌های کنونی ایجاد شده. خب نمی‌شود همة واژه‌هایی را که در زمان‌های قبل هست به این اصطلاح حمل کرد. خیلی وقت‌ها، حالا اینها واژه‌های خاص است و خیلی روشن است که این تغییرات اخیرا ایجاد شده. بعضی چیزها هست که به مرور زمان چون ایجاد می‌شود، افراد توجه نمی‌کنند که واژه‌ها معانی‌اش تغییر کرده، ارتکازات تغییر کرده. ما در واقع دقت در روایات و کنار هم گذاشتن روایات و فهم روایات با توجه به ملاحظة مجموعی روایات را که توصیه می‌کنیم برای این نیست که می‌خواهیم بگوییم یک دقت‌های غیر عرفی را ما محکَّم بکنیم. نه، همان دقت عرفی است، ولی دقتی که عرف معاصر معصوم علیه السلام را ما بتوانیم بفهمیم تا از تغییراتی که واژه‌ها، موضوع له‌هایش تغییر کردند غافل نشویم، وضع‌های تعیّنی. حالا یک نمونه من مثال بزنم، مثال خوبی هست بر این تغییری که الآن وجود دارد. ببینید الآن واژة صلة رحم را به معنای دید و بازدید معنا می‌کنند. در حالی که صلة رحم در قدیم به این معنا نبوده. در اصطلاح روایات به این معنا نیست. خدا رحمت کند یکی از دوستان ما آشیخ عباس یزدانی بود، مرحوم شد، آن رساله‌ای نوشته بود، او اصرار داشت بر این‌که بگویید صلة رحم اصلاً به معنای کمک مالی به خویشاوند هست. نه به آن معنا هم صلة رحم نیست که آن دوست ما تذکر داده بود. صلة رحم به معنای نزدیک‌ترین واژه برای ترجمة صلة رحم، رسیدگی به خویشاوند هست که هم کلمة رسیدگی‌اش با وصل که به معنای رسیدن هست نزدیکی چیز هم هست. یعنی بخواهیم ترجمة صلة رحم را بکنیم، رسیدگی. این رسیدگی ابرز مصادیقش همان کمک‌های مالی به خویشاوند نیازمند هست. و رفت و آمد از باب رسیدگی به خویشاوند و تأمین نیاز روحی و معنوی صلة رحم شمرده می‌شود. و الا رفت و آمدی که باعث اذیت باشد آن صلة رحم نیست. شما به نهایة ابن اثیر مراجعه کنید واژة صلة رحم را که دارد تفسیر می‌کند همین می‌گوید به معنی تعاطف و عطوفت به خرج دادن نسبت به خویشاوند و امثال اینها. می‌گوید کنایه از این معنا هست، ملاحظه بفرمایید آن تفسیری که در نهایة ابن اثیر در واژة صلة رحم ذکر کرده معنای این مطلب را روشن می‌کند. خدا رحمت کند مرحوم آقای آسید حسن طاهری خرم آبادی یک رساله نوشته در صلة رحم، این نکته اصلاً مغفول عنه واقع شده، و بعضی از بزرگان ما هم حاشیه برش زدند، من همینجوری نگاه کردم مورد توجه آقایان نبوده که صلة رحم معنایش نفس دید و بازدید نیست. دید و بازدید به عنوان یکی از مصادیق صلة رحم هست، کل بحث‌هایی که در آن رساله مطرح شده بود نیازمند به یک بازنگری با این دید هست که کجاها صلة رحم صدق می‌کند، کجاها صلة رحم صدق نمی‌کند. این یک مثال.

یک مثال دیگر ما کلمة شقی را به معنای شقاوت و سنگدلی گاهی اوقات معنا می‌کنیم. گاهی اوقات شقی را به معنای در مقابل سعادت به معنای بدبختی و تیره روزی معنا می‌کنیم. در حالی که شقاوت در اصطلاح اوّلیة لغت به معنای سختی کشیدن هست. بسم الله الرحمن الرحیم طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی. کلمة تشقی نه به معنای این‌که تو سنگدل بشوی، یا ما انزلنا علیک القرآن برای این‌که بدبخت بشوی، تیره روز بشوی. نه، ما انزلنا علیک القرآن لتشقی، ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به وسیلة این نزول به مشقت بیفتی، به حرج بیفتی. مراد این هست و بنابراین این باعث می‌شود معنا را ما اگر دقت نکنیم، معنا را معنای نادرستی تصور بکنیم.

حالا یک نکتة ادبی را هم عرض بکنم، خیلی از واژه‌هایی که مضاعف هستند، مثل مشقت، و واژه‌هایی که معتل اللام هست، اینها از جهت اشتقاق کبیر با همدیگر ارتباط دارند و کلمات هم به همدیگر تبدیل می‌شوند، مثل تظنن که تظنی می‌شود، تمنن که تمنی می‌شود. هم با همدیگر ارتباط معنوی دارند، مثل رب، و تربیت و رَبَیَ، اینها با همدیگر ارتباط معنوی دارند و در اشتقاق کبیر اینها با همدیگر مرتبط می‌شوند و این معانی نزدیکی به هم دارند. کلمة مشقت و کلمة شَقِیَ هم در اشتقاق کبیر با همدیگر مرتبط هستند و از یک منشاء هستند، معانی‌شان هم به همدیگر نزدیک هست. بنابراین این دقت‌هایی که ما می‌کنیم، این دقت‌ها خیلی خوب است به شرطی که ما، حالا یک نکتة دیگری را هم از این دقت‌ها عرض بکنم، گاهی اوقات بعضی چیزها را غفلت‌هایی رخ می‌دهد که این باعث می‌شود که انسان از بعضی ظرائف احادیث غافل بشود. مثلاً در این حدیث شریفی که در دعای ماه رجبیه مطرح هست، در دعای ماه رجبیه خب اگر کسی آن دعا را دقت کند به همین عبارت مرحوم محدث قمی که در مفاتیح ترجمة لفظ به لفظ عبارت روایت هست مراجعه کند می‌بیند، مرحوم محدث قمی عین عبارت روایت را آورده، راوی خدمت امام علیه السلام وارد می‌شود که خدمت امام عرضه می‌کند که ماه رجب هست یک دعا به من یاد بدهید. حضرت می‌فرمایند بنویس، اکتب، بسم الله الرحمن الرحیم، راوی می‌نویسد. بعد می‌گوید پس حضرت گرفت محاسن شریف خود را و خواند این دعا را پس گفت یا ذا الجلال و الاکرام، ذا النعماء و الجود، یا ذا المن و الطول حرم شیبتی علی النار. خب این تعبیر را اگر کسی دقت بکند و به خود این تعبیر مراجعه کند نه به عبارتی که در کلمات بعضی از محدثان جلیل القدر مراجعه کند، به خود روایت مراجعه کند این روایت این هست که امام علیه السلام به راوی می‌گویند بنویس، بعد از این‌که راوی نوشت خود حضرت دست مبارک را به محاسنشان گذاشتند و با تکان دادن انگشت دست شروع کردند این دعا، این دعا یا من ارجوه مراد هست، از همان اوّل دعا، و این دعا را خود حضرت قرائت فرمودند و یا ذا الجلال و الاکرام را هم تا آخر حضرت فرمودند. ظاهر این تعبیر این هست، اوّلاً چند تا نکته از این تعبیر استفاده می‌شود که بر خلاف رسم موجود هست. یکی این‌که دست به ریش گذاشتنی که حضرت انجام دادند از اوّل یا من ارجوه بوده نه در قسمت اخیر دست به ریش گذاشتن، از اوّل دست به ریش گذاشتند، این یک. نکتة دوم این‌که ظاهر این تعبیر این هست که این دست به ریش گذاشتن را حضرت به راوی دستور ندادند خودت تو دست به ریش بگذار، بلکه خود حضرت هنگامی که این دعا را می‌خواستند قرائت کنند دست به ریش گذاشتند. و این معلوم نیست که این عملی که حضرت انجام دادند به قصد تعلیم نحوة انجام این دعا باشد. یک تعبیری در این ذیل وجود دارد که این باعث می‌شود که ما اینجوری از عبارت نفهمیم که حضرت این کار را انجام دادند تا نحوة انجام عمل را به راوی بیاموزند، حرّم شیبتی علی النار. شیبه به معنای موی سپید است، شاب از مادة سپیدی می‌آید، شما لغت‌های در مشتقات این واژه را که ببینید و اشتعل الرأس شیبا، یعنی سپید شد، و اشتعل الشیب به معنای سپید شدن مو و به این اعتبار هست. شیبه به معنای موی سپید است نه مطلق مو. و حضرت. این به نظر می‌رسد امام صادق علیه السلام خودشان ریششان سپید بوده و این ضیر را خواندند. ما حالا ممکن است با توجه به اصالة عدم اختصاص الاحکام به امام علیه السلام بگوییم که این عمل ضِیر ۲۵:۰۴ که امام انجام دادند اختصاص به امام ندارد، ولی نمی‌توانیم بگوییم که این عمل برای همة اشخاص حتی کسانی که ریش سفید ندارند بر آنها هم این عمل جاری هست. خب به هر حال، به خصوص تناسبات حکم موضوع اینجا یک نکته‌ای را به ذهن انسان می‌آورد و آن این است که ممکن است این تعبیری که امام علیه السلام فرموده، این تعبیر و این رفتاری که امام علیه السلام در اینجا از خودشان نشان دادند در واقع یک نوع شفیع قرار دادن ریش سفید باشد. در روایات ما خیلی تأکید شده که من شاب مثلاً شیبة فی الاسلام، کسی که ریش در اسلام سفید کرده باشد این احترام دارد، شما به ریش سفیدهایی که ریشی در اسلام سفید کردند احترام بگذارید و اینها.

این در واقع می‌تواند به این اعتبار باشد که امام علیه السلام ریش سفید خودشان را به عنوان شفیع در درگاه الهی در دست گرفتند و با عجز و لابه می‌خواهند که حرّم شیبتی علی النار. ببینید این دقت‌ها، دقت‌هایی هست خوب است، یعنی ما اوّلاً این‌که شیبه به معنای ریش سپید هست با مراجعة به لغت با مشابهات امثال اینها خیلی خوب است که آدم اینها را بفهمد و این ریزه‌کاری‌ها را درک کند با مراجعة به لغات و با مراجعة به مشابهات روایی و اینها. هم خود روایت را در تعبیراتش دقیق بشود. اینها خیلی خوب است. این دقت‌ها، دقت‌های عرفی هم هست، غیر عرفی هم نیست. ما نمی‌خواهیم این دقت‌ها را بگوییم غیر عرفی است. و چون گاهی اوقات ممکن است یک مطلبی در ذهن‌ها مشهور شده باشد، اشتهار یک مطلب در ذهن باعث بشود که آدم روایت را خیلی سرسری و سریع نگاه کند، به متن روایت آنجوری که باید و شاید توجه نکند. در حالی که اگر به متن روایت توجه کند، معنای روایت را بهتر می‌فهمد. همچنین در بعضی چیزهایی که مثلاً مرحوم مجلسی یک بحث جالب و مفصلی را، علامة مجلسی در بحار دارند فی تحقیق فی منتصف اللیل. آنجا یک بحثی دارند در مورد این‌که مراد از لیل و نهار و یوم، لیل، یوم، امثال اینها چی است. ایشان اصرار دارند که یوم و نهار هر دوشان از طلوع آفتاب نیست، از طلوع فجر است و روایات مختلف را در این مورد بررسی می‌کنند و امثال اینها. خب خیلی خوب است، این بحث که واقعاً آیا مطلب همینجور هست که ایشان می‌فرمایند یا اینجور نیست. بررسی دقیق این مطالب بسیار عالی است. یا مثلاً مرحوم آقای حاج سید مهدی روحانی یک رساله‌ای نوشته‌اند در اثبات این‌که این نماز وَتر که پیامبر صلوات الله علیه خیلی تأکید کرده که فلا یبیتن الا بوتر، من کان یومن بالله و الیوم الآخر فلا یبیتن الا بوتر، این وتر علی وجه الاطلاق مراد سه رکعت آخر نماز شب هست نه خصوص یک رکعت آخر. آن که به عنوان، آن سه رکعت با همدیگر به عنوان نماز وَتر تلقی می‌شود و وُتِیره هم جای آن سه رکعت هست که در روایات ما هست که وُتِیره قرار داده شده، این وُتِیره به جای آن سه رکعت نماز آخر شب قرار داده شده، بدل او هست. خب اینها خیلی خوب هست که آدم اینجور تحقیقات بکند و یک سری تغییرات اصطلاحاتی که حاصل شده، این تغییرات را متوجه بشود. خیلی این خوب هست و جالب است.

یا گاهی اوقات بعضی تدقیقات هست، حالا اینجا به تناسب هم این نکته را هم عرض بکنم، گاهی اوقات دیدم بعضی‌ها در مورد شهادت حضرت زهراء(س) تعبیر کردند که چون مثلاً، مرحوم حاج شیخ عباس در مفاتیح فرموده که روز سوم جمادی الثانی روز وفات حضرت زهرا(س) است. اینجوری که دقیق، به نظرم در مفاتیح است یا در بعضی از تعبیرات مرحوم محدث قمی تعبیر کرده وفات. اینها خواستند از این عبارت استفاده کنند کأنّ حضرت زهراء(س) شهید نشده. در حالی که این مطلب اصلاً درست نیست. بعضی‌ها دیگر به این آیه، حالا توضیح می‌دهم. بعضی‌های دیگر به این آیة شریفه، «**فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ**» تمسک کردند بر این‌که اگر بگوییم مات، ظاهرش این است که شخص قتل در موردش انجام نشده، چون قُتِل در مقابل مات قرار داده شده، این معنایش این است که مات وقتی همینجوری به کار ببریم به معنای این هست که قتلی صورت نگرفته. در حالی که این مطلب درست نیست. گاهی اوقات متکلم در مقام بیان کیفیت مرگ شخص هست. خب در مقام بیان کیفیت فقط بگوییم در فلان تاریخ از دنیا رفت، این معنایش این است که یک ویژگی خاصی که در مرگ شخص وجود نداشته، آن شهادت که یک ویژگی که مناسب هست ذکر بشود، آن وجود نداشته. این در صورتی هست که متکلم در مقام بیان خصوصیت مرگ باشد. در آیة شریفه هم «**فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ**» این قتل یک خصوصیتی داشته. «**وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ**» که کأنّ اگر مرگ حاصل. گاهی اوقات افراد تصور می‌کنند که پیغمبر چون جانشین خداوند هست در روی زمین و خلیفة الله هست، اگر واقعاً خلیفة الله باشد نباید از دنیا برود، جاودانی باید باشد. به خصوص نباید به وسیلة دشمن‌ها از بین برود. بحث این‌که پیامبر به وسیلة دشمنان از بین برود و کشته بشود، این خیلی ذهن افراد جایگاه پیامبری پیامبر را متزلزل می‌کرده که این آیه می‌خواهد تذکر بدهد که پیامبر هم مثل سایر پیامبران هست، سایر پیامبران هم احیاناً به وسیلة دشمنان شهید می‌شدند. شهادت برای پیغمبر نشانة بطلان رسالت پیامبر و رسول بودن پیامبر نیست. این است که اینجا او قُتِل، خصوصیتی دارد، مناسب هست بگوید که بمیرد، بلکه مرگش به نحو قتل هم باشد این معنایش این نیست که پیامبری پیامبر باطل هست یا انقلبتم، شما از دینتان برگردید و انقلاب برایتان حاصل بشود. خب این فرق دارد با ائمة معصومین علیهم السلام، یا کسی که می‌خواهد زندگی نامه بنویسد یک موقعی فقط در مقام بیان این هست که تاریخ ولادت و وفات ائمه را بنویسد. در مقام بیان این نیست که ائمه شهید شدند یا شهید نشدند، امثال اینها. بله، بعضی از ائمه، حضرت سید الشهداء به دلیل قتل فجیعی که پیدا کردند اصلاً شهادت انگار جزء خمیر مایة وجود حضرت سید الشهداء شده که اسمشان هم هست سید الشهداء از همین حادثه گرفته شده. این است که در آنجا هیچ وقت وفات نمی‌نویسند، شهادت می‌نویسند. ولی سایر ائمه، حتی امام حسن مجتبی(ع) که به وسیلة سم شهید شدند، امام رضا(ع) که به وسیلة سم شهید شدند، حالا بعضی از ائمة ما بنابر تحقیق همة ائمه شهید شدند، ولی شهادت آنها خیلی وقت‌ها به وسیلة یک فرض کنید یک سمی به آنها دادند که به تدریج شدند، یک زمان طولانی طول کشیده تا به شهادتشان بینجامد. مثلاً در مورد شهادت پیغمبر در روایات هست که آن سمی که آن مرئة خیبریه، یهودیة خیبریه به حضرت داد آن باعث شد که پیغمبر به تدریج ضعیف بشود و شهید بشوند. خب این، این‌که منافات با این ندارد که ما بگوییم پیغمبر در فلان تاریخ از دنیا رفت. چون آن بحث شهادتشان یک امری هست که به گونة خیلی آشکار نبوده که به محض این‌که انسان بخواهد وفات پیغمبر را بیان کند ذهنش به آن نحوة وفات هم برود. این است که هیچ ذکر کردن این‌که حضرت زهرا(س) در سوم جمادی الثانی، وفات حضرت سوم جمادی الثانی هست به این معنا نیست که حضرت شهید نشدند. در مقام بیان تاریخ هست، هیچ در مقام بیان خصوصیات نیست، به خصوص مرحوم محدث قمی که یک کتاب بیت الاحزان نوشتند، تمام جزئیات زندگی حضرت زهرا(س) را نوشتند، دیگر آن را به آنجا ارجاع دادند. اینجا در مقام بیان این خصوصیات نیستند. ببینید این ریزه‌کاری‌ها را اگر گاهی اوقات آدم غفلت کند از ریزه‌کاری‌های زمان، ممکن است یک چیزهایی را از کلمة مثلاً مردن بفهمد که به نحو عدم شهادت بوده که دقیقاً درست نیست. ما می‌آییم تحلیل می‌کنیم که در واقع این‌که در جاهایی چرا در یک جایی موت را در مقابل قتل قرار داده؟ آیا معنایش این است که موت همه جا انصراف دارد به موت غیر قتلی یا انصراف ندارد. این تحلیلات باعث می‌شود ما این واژگان‌ها را درست‌تر بفهمیم و از فهم‌های ناقص و نارسا در امان باشیم. این است که اینها خیلی خوب است. ولی اینها همه در چارچوب آن قواعد فهم باید باشد. نه در آن بحث‌های فلسفی که یک نوع تحمیل تدقیقات غیر عرفی بر فهم عرفی باشد. و اینها خیلی، حالا گاهی اوقات بعضی اشخاص، حالا این در مورد ظهورات نیست، ولی حالا به تناسب این مثال را هم عرض بکنم، یک فقیه عرب بوده، یک کسی ازش سؤال می‌کند که این آب، دجلة آب فرات این آیا مطلق است یا مضاف است؟ آن چی می‌گویی؟ یعنی می‌گویی این آب مضاف است؟ اگر کسی اینجا در، نمی‌دانم کربلا بوده، نجف بوده، اینجا ادرار بکند اصلاً بصره نجس می‌شود؟ این در واقع اشاره به یک نکتة وجدانی هست، نکتة منبّه وجدانی هست همه می‌دانند خب افرادی در این رودخانه‌ها ادرار می‌کنند و هیچ وقت در سیرة عقلا، سیرة متشرعه این آب‌ها را حکم آب نجس برش بار نمی‌کنند، این خودش کاشف از این هست که این آب، آب مطلق هست. یک نوع برهان انّی هست بر این‌که از عدم ترتیب آثار نجاست بر این آبی که با بول غاتی شده کشف می‌کنیم که این آب، آب برش صدق می‌کند. خیلی در واقع ولو به لسان یک نوع شوخی و مزاح گفته شده، ولی واقعاً استدلال خیلی قشنگ و استدلال جالبی هست که منبّه وجدانی هست بر این‌که این آب بر اینها صدق می‌کند. یا تعبیری که حاج آقا در همین آب مطلق و مضاف تعبیر می‌کردند، می‌فرمودند که لازم نیست آب مطلق با قید مطلق تعبیر بکنند، آب باید تعبیر بکنند. ممکن است آب مطلق با قید مطلق به کار ببریم تعبیر نشود، کما این‌که در بحث سه تا آبی که با آن میت را غسل می‌دهند آنجا ماء قراح داریم و ماء سدر داریم و ماء کافور داریم. هر سه ماءها، ماء مطلق است. ولی یک جا ماء قراح. ماء قراح یعنی ماء مطلق، مائی که مجرد از سدر و کافور باشد، به شرط لای از سد و کافور باشد. ممکن است این قید قراح را که به کار می‌بریم آن ماء را به یک حصة خاصی‌اش منصرف کند. در حالی که همان سدر، ماء کافور آنها هم گفتند باید مقدار کمی آب بریزد، به طوری که آب را از اطلاق خارج نکند. زیاد نباید بریزد. اینها، این دقت که، آن چیزی که موضوع حکم هست ماء مطلقی که لفظ مطلق ضمیمه‌اش باشد نیست، باید ماء صدق بکند، ولو ماء مطلق با قید مطلق صدق نکند. این دقت‌ها خیلی خوب هست برای این‌که، این دقت‌ها، دقت‌های عرفیه است. اینجور دقت‌ها جالب است و در استنباط هم لازم است. ولی دقت‌هایی که خارج از فهم عرف باشد و خارج از فهم ادله باشد فقط گاهی اوقات برای دفع مانع، عمدة خاصیتی که دارد برای دفع مانع هست که همچنان که، آن فایدة دومی که شهید صدر مطرح می‌کنند به نظر من از همة فایده‌ها مهم‌تر هست و آن دفع مانع است. خب این بحث تمام، ما حالا ان‌شاءالله فردا بحث کلام حاج آقا را دنبال می‌کنیم. حاج آقا به یک بیان دیگری استصحاب در شبهات حکمیه را جاری نمی‌کنند که این بیان حاج آقا اوّلاً خود بیانش را عرض خواهم کرد و تفاوت‌هایی که این بیان حاج آقا در نتیجه و استدلال حاج آقا دارند با بیان آقای خویی را اشاره خواهم کرد، ان‌شاءالله این را فردا دنبال خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان